

درس خارج فقه آیت الله جوادی

96/09/25

بسم الله الرحمن الرحيم

موضوع: نکاح

مقداری از مسئله ثانیه مانده است از این مسائل هفت‌گانه که در جلسه گذشته موفق نشدیم بیان کنیم. «الثانية إذا تزوج امرأة ثم علم أنها كانت زنت لم يكن

له فسخ العقد ولا الرجوع علي الولي بالمهر و زوي أن له الرجوع و لها الصداق بما استحل من فرجها و هو شاذ».[1] قبلاً روشن شد که مسئله شرط بکارت و کشف خلاف، یک مسئله جدایی دارد که بعد متعرض می‌شوند و هیچ ربطی به مسئله کشف زنا ندارد. مسئله کشف زنا اعم از شرط بکارت و غیر بکارت است؛ یعنی اگر کسی با یک دختری ازدواج کرد - معاذالله - کشف شد سبق زنای او، یا با ثیبه‌ای ازدواج کرد، یک کسی که شوهر او مُرده و حالا با او ازدواج کرد؛ اینجا سخن از بکارت و مانند بکارت نیست، سخن از طهارت است، اگر معلوم شود او آلوده جنسی است، داخل در همین مسئله ثانیه است. این مسئله کاملاً از مسئله اینکه شرط بکارت بود و این زن باکره نبود، کاملاً جداست. اگر با زنی ازدواج کرد، بعد معلوم شد او آلوده جنسی است؛ نه این کشف نظیر ارتداد، سبب انفساخ قهری است، یک؛ نه جزء عیوب موجب فسخ است، دو؛ نه سبب استرداد صداق است، سه. چون این شخص طلاق به دست اوست، می‌تواند طلاق بدهد؛ اگر طلاق نداد آیا می‌تواند مقداری یا همه مهر را استرداد کند یا نه؟ روایتی در این زمینه هست که چون سند معتبری ندارد و اصحاب هم به آن عمل نکردند، نمی‌توان به آن عمل کرد که این شخص این زن را داشته باشد ولی مهریه را از او بگیرد، می‌گویند این به منزله جمع بین عوض و معوض است. ولی درباره ولی که آگاه بود و او را مطلع نکرد، می‌گویند یک تدلیسی است و او باید غرامت بپردازد. برخی از فقها گفتند که اگر این زن را داشته باشد و از ولی غرامت بگیرد، «له وجه حسن»؛ اما این یک شاهد فقهی داشته باشد، روایت معتبری داشته باشد که اصحاب به آن عمل کرده باشند، نیست. لذا مرحوم محقق به این صورت فرمود: «إذا تزوج امرأة ثم علم أنها كانت زنت»، هیچ کدام از این امور را ندارد؛ انفساخ قهری که نیست نظیر ارتداد، حق فسخ هم نیست، چون روایاتی که عیوب سبب فسخ را ذکر کردند منحصر کردند، - که چند بار خوانده شد و باز هم ممکن است اشاره شود - آن روایات «ما عداي» آن عیوب را سبب فسخ ندانستند. «لم يكن له فسخ العقد ولا الرجوع علي الولي بالمهر»، وگرنه می‌شود جمع بین عوض و معوض. «و زوي أن له الرجوع و له الصداق»؛ زن حق مهر دارد، ولی او می‌تواند به ولی در صورتی که آگاه بود رجوع کند و مقداری خسارت بگیرد. اما صداق برای زن هست؛ برای اینکه او از بُضع آن زن استفاده کرد. از ولی غرامت بگیرد؛ برای اینکه مثلاً تدلیس شده است. این روایت شاذ است از نظر عمل و بعضی از اینها هم مشکل سندی هم دارند. حالا این روایات را ملاحظه بفرمایید تا برسیم به مسئله بعدی.

روایاتی که در این زمینه بود، باب اول از ابواب «عیوب»؛ یعنی وسائل، جلد 21، صفحه 207، باب اول از ابواب «عیوب و تدلیس»، آنجا به

این صورت است که روایت اول هم معتبر است: «مُحَمَّدُ بْنُ يَعْقُوبَ عَنْ أَبِي عَلِيٍّ الْأَشْعَرِيِّ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ الْجَبَّارِ عَنْ صَفْوَانَ بْنِ يَحْيَى عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ الْمَرْأَةُ تُرَدُّ مِنْ أَرْبَعَةِ أَشْيَاءَ»، چون در مقام حصر است مفهوم هم دارد؛ عدد مفهوم ندارد، ولی وقتی در مقام حصر بود مفهوم دارد. «مِنْ التَّرْوِمَةِ الْجَذَامِ وَالْجُنُونِ وَالْقَرْنِ»، «قَرْن» همان «عَقْل» است که مانع آمیزش است، «مَا لَمْ يَقَعْ عَلَيْهَا»، «فَإِذَا وَقَعَ عَلَيْهَا» حق فسخ ندارد و مانند آن.

روایت دوم این باب هم این است که «تُرَدُّ الْمَرْأَةُ مِنَ الْعَقْلِ وَ التَّرْوِمَةِ الْجَذَامِ وَ الْجُنُونِ وَأَمَّا مَا سَوِيَ ذَلِكَ فَلَا»؛ [2] سخن از فسخ نیست و اگر نتوانست با او زندگی کند طلاق می‌دهد.

روایت ششم این باب که از «حماد» نقل شده بود این بود که «فَإِذَا امْرَأَتُهُ عَوَّزَتْ وَلَمْ يَبْتَئُوا لَهُ قَالَ لَا تُرَدُّ وَقَالَ إِنَّمَا تُرَدُّ الْبُكَاءُ مِنَ التَّرْوِمَةِ الْجَذَامِ وَ الْجُنُونِ وَالْعَقْلِ»؛ [3] این روایت هم منطوق دارد و هم مفهوم.

روایات فراوانی که در این باب اول هست، همین مطلب را می‌رساند. در روایت ده این باب به صورت «إنما» آمده است: «إِنَّمَا تُرَدُّ الْبُكَاءُ مِنَ التَّرْوِمَةِ الْجَذَامِ وَ الْجُنُونِ وَالْعَقْلِ»؛ [4] گاهی از ظاهر روایت، گاهی از مفهوم عدد، گاهی از حصر «إنما» برمی‌آید که «ما سواي» این چهار امر سبب فسخ نیست.

اما مسئله‌ای که نقل کردند که از ولی بتواند آن مقداری از مهریه را استرداد کند و اینکه مورد عمل نیست، در همین ابواب آمده است. اما بعضی از روایات دارد که «يَقْرَأُ بَيْنَهُمَا»، این ظاهر «يَقْرَأُ بَيْنَهُمَا» همان انفساخ قهری است، نه اینکه او حق فسخ دارد؛ انفساخ قهری را هم احادی نگفته است. هم لزوم نکاح که لزوم حکمی است، مانع است و هم اگر شک کردیم، استصحاب لزوم حاکم است. صرف کشف زنا، او طلاق بدهد؛ چون طلاق «يُنْدِ مِنْ أَخَذَ بِالسَّاقِ» [5] است و او هم مختار است و هیچ محذوری هم ندارد. اینکه در بعضی از روایات آمده مثل روایت دو باب شش که فرمود: «فضل بن یونس» می‌گوید از وجود مبارک امام کاظم (سلام الله علیه) سؤال کردم رجلی است که «تَزَوَّجَ امْرَأَةً فَلَمْ يَدْخُلْ بِهَا فَرَزَّتْ»؛ قبل از آمیزش این زن آلوده شد، حضرت فرمود: «يَقْرَأُ بَيْنَهُمَا»، نه این مرد حق فسخ دارد. این شبیه ارتداد است که انفساخ قهری را به همراه دارد، این را کسی به آن عمل نکرده است «وَأُخِذَ الْخَذُّ وَ لَا صَدَاقَ لَهَا»، اگر طلاق بدهد «لا صداق لها»؛ [6] اما اگر طلاق نداد و نگه داشت که صداق دارد.

روایت چهارم باب شش به این صورت است: مرحوم شیخ طوسی به اسناد خود «عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ سَعِيدٍ عَنِ الْقَاسِمِ عَنْ أَبَانَ عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ قَالَ سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنْ رَجُلٍ تَزَوَّجَ امْرَأَةً فَعَلِمَ بَعْدَ مَا تَزَوَّجَهَا أَنَّهَا كَانَتْ قَدْ زَنَتْ»؛ حالا قبل از آمیزش یا بعد از آمیزش، «علي أي حال» بعد از عقد فهمید که این زن سابقه آلودگی دارد، از حضرت سؤال می‌کند که حکم چیست؟ حضرت فرمود: «إِنْ شَاءَ زَوْجُهَا أَخَذَ الصَّدَاقَ مِمَّنْ زَوَّجَهَا»؛ اصل مهریه را نه خسارت‌های دیگر، اصل مهریه را از آن ولی‌اش، از آن کسی که باعث ازدواج شد می‌گیرد، یک؛ خود مهریه را به زن می‌پردازد، دو. «إِنْ شَاءَ زَوْجُهَا أَخَذَ الصَّدَاقَ مِمَّنْ زَوَّجَهَا»؛ چون یک نحوه تدلیس است، «وَلَهَا الصَّدَاقُ»؛ اصل مهریه برای زن هست، «بِمَا اسْتَحَلَّ مِنْ فَرْجِهَا»؛ از بُضْع او استفاده کرد مهریه را باید بپردازد، «وَ إِنْ شَاءَ تَرَكَهَا»؛ [7] اگر خواست که طلاق می‌دهد. پس اگر خواست طلاق می‌دهد و اگر طلاق نداد، مهریه را از آن ولی‌که او را مغرور کرده است، استرداد می‌کند؛ ولی زن مهریه دارد و در اینجا در حقیقت او بی‌مهریه شده است، این می‌شود جمع بین عوض و معوض؛ چون آن مهریه را که به همسر می‌دهد از ولی‌می‌گیرد.

سَر اینکه به این روایت عمل نشده است. مشکل جدی سندی آن هم هست؛ زیرا «حسین بن سعید» معتبر است و در اعتبار او سخنی نیست، ولی مستحضرید «قاسم» مشترک است، «أبان» هم مشترک است. مشترکات رجالی مستحضرید که دو قسم است: یک وقت است که نظیر «أبی بصیر» و مانند او است که مشترکاتشان محدود بین دو نفر یا سه نفر است، در این گونه از موارد هم به قرینه راوی، هم به قرینه مروی که هر دو عصر و زمان و زمین این شخص را معین می‌کنند می‌شود تشخیص داد؛ پس معلوم است اینها که دو نفرند در کدام زمان بودند، چه کسی از آن یکی نقل می‌کند و چه کسی از این یکی، این مشترک از چه کسی نقل می‌کند، این مشترک هم از چه کسی نقل می‌کند، از راوی و مروی می‌توان کاملاً تشخیص داد. اما اگر مشترکات زیاد بودند؛ مثل این «أبان» که حداقل سی تا «أبان» داریم؛ یا این «قاسم» صدتا، صدتا یعنی صدتا! «قاسم» داریم، آن وقت چگونه می‌شود تشخیص داد؟! لذا در اثر کثرت اشتراک «قاسم» که بین صد نفر است و «أبان» که بین سی نفر است، نتوانستند و نمی‌توانند بگویند که این روایت صحیح است یا صحیح نیست؛ ولی همین روایت را مرحوم کلینی با سند معتبر نقل کرد. لذا مستحضرید فقها بر این روایت شیخ طوسی نقدی دارند در اثر همین اشتراک «قاسم» به صد نفر - گرچه صد نفر را این آقایان ندارند، در کتاب‌های رجالی مشخص می‌شود - «أبان» هم مشترک بین سی نفر است؛ ولی مرحوم کلینی همین را با روایت معتبری نقل کرد: «وَرَوَاهُ الْكَلْبِيُّ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ يَحْيَى عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحَكَمِ عَنْ مُعَاوِيَةَ بْنِ وَهَبٍ» که «وَهَب» اسم چند نفر است؛ یکی پدر همین معاویه راوی است که معتبر هم هست، خود این «معاویه بن وهب» معتبر و صحیح است و روایتی که کلینی نقل کرد صحیح است. شیخ طوسی هم این را از کلینی هم نقل کرد، ولی «قَالَ الشَّيْخُ»: «لَمْ يَقُلْ فِي هَذَا الْخَبَرِ إِنَّ لَهُ رَدَّهَا وَ لَيْسَ يَمْتَنِعُ أَنْ يَكُونَ لَهُ اسْتِزْجَاعُ الصَّدَاقِ وَ إِنَّ لَمْ يَكُنْ لَهُ رَدُّ الْعَقْدِ»؛ شیخ طوسی می‌فرماید که در بعضی از روایات دارد که این را رد کند. «رد» یعنی اگر از باب فسخ باشد، حق داشت که این روایت نگوید، چون حق فسخ ندارد، اگر از باب طلاق باشد که گفتن نداشت. غرض این است که این بیان لطیف مرحوم شیخ طوسی مشکلی را حل نمی‌کند. روایتی را که کلینی نقل می‌کند سند آن معتبر هست، ولی قابل عمل نیست؛ برای اینکه مهریه را اگر از ولی بگیرد، این جمع بین عوض و معوض است؛ یعنی معنای آن این است که این زن رایگان بضع خود را در اختیار این مرد می‌گذارد! اصلاً صداق را صداق گفتند یعنی مایه تصدیق نکاح است، مایه تصدیق این ازدواج است. لذا مرحوم محقق و سایر متأخرین به آن عمل نکردند و دلیلی بر جواز عمل به این نیست. اما مسئله اینکه شرط بکارت کند و کشف خلاف شود، کاملاً این جداست و بحث بعدی است.

اما مسئله سوم این است که مرحوم محقق (رضوان الله علیه) آن را طرح می‌کنند: «الثالثة لا يجوز التعريض بالخطبة لذات العدة الرجعية لأنها في حكم الزوجة و يجوز للمطلقة ثلاثاً من الزوج و غيره و لا يجوز التصريح لها منه و لا من غيره أما المطلقة تسعاً للعدة» که «ينكحها بينها رجلان فلا يجوز التعريض لها من الزوج و يجوز من غيره و لا يجوز التصريح في العدة منه و لا من غيره».^[8] مسئله سوم این است که اصل خطبه و خواستگاری، نه تکلیفاً واجب است و نه وضعاً شرط صحت عقد؛ یک ادب اجتماعی است، احترام به همسر هست و جزء سنن فقهی هم هست؛ برای اینکه ائمه (علیهم السلام) این کار را دستور دادند و خودشان انجام می‌دادند و مانند آن. پس اگر خطبه‌ای نشد، حکم فقهی ترک نشد و شرطی از شرائط صحت نکاح هم ترک نشد. پرسش: مستحب است؟ پاسخ: مستحب است. اما حالا این کار مستحب در بعضی از موارد، بعضی از اقسام آن جائز است و بعضی از اقسام آن حرام. اگر این زن، دختر بود که خطبه او محذوری ندارد؛ حالا اگر کسی خطبه کرد و در اثنای خطبه او دیگری وارد خطبه او شود، حکمی دیگر دارد، آن را جداگانه مطرح می‌کنند؛

نظیر دخول در معامله و سُوم برادر مؤمن که چه حکمی دارد؟ وگرنه اصل خطبه ابتدایی نسبت به زن باکره، این هیچ محذوری ندارد و برای همه جائز است.

اما برای «ذات البعل»؛ این زن یا «ذات البعل» است، یک؛ یا در حکم «ذات البعل» است، دو؛ یا نه «ذات البعل» است و نه در حکم «ذات البعل»، ولی بر این مرد حرام ابدی است، این سه؛ زن‌ها نسبت به مرد‌ها این حالات را دارند. اما آن حالت که اصل خطبه باشد مستحب باشد، آن را در روایات ما ائمه (علیهم السلام) داشتند که مرحوم صاحب وسائل (رضوان الله علیه) در جلد بیست، صفحه 97 باب 42، عنوانی دارد به عنوان: «بَابُ اسْتِحْبَابِ الْخُطْبَةِ لِلنِّكَاحِ» و وجود مبارک حضرت امیر (سلام الله علیه) هم برای خطبه نکاح با حضرت صدیقه کبری (سلام الله علیهما)، یک خطبه مفصّلی دارد که شاید یک وقتی آن را هم قرائت و تلاوت کنیم، از بس آن خطبه بلند است! آن خطبه‌ای که در خطبه خواندند بلند است! ولی اصل خطبه را ائمه (علیهم السلام) داشتند و تشویق هم کردند. روایت اول باب 42 که مرحوم کلینی «عَنْ عِدَّةٍ مِنْ أَصْحَابِنَا عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ بْنِ عِيسَى عَنْ ابْنِ مَحْبُوبٍ عَنْ عَلِيِّ بْنِ رَبَّابٍ» که روایت معتبر است «عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ» نقل کرد این است که «أَنَّ جَمَاعَةً قَالُوا لِأَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِنَّا نُرِيدُ أَنْ نَزَوِّجَ فُلَانًا فُلَانَةً وَ نَحْنُ نُرِيدُ أَنْ تَخْطُبَ»؛ ما قصدمان این است که فلان جوان را با فلان دختر به همسری انتخاب کنیم و می‌خواهیم خطبه کنیم. حضرت فرمود: «فَقَالَ وَ ذَكَرَ خُطْبَةً»؛ فرمود وقتی می‌خواهید در آن مراسم خطبه بروید این خطبه را بخوانید: «خُطْبَةٌ تَشْتَمِلُ عَلَى خُذِّ اللَّهِ وَ الثَّنَاءِ عَلَيْهِ وَ الْوَصِيَّةِ بِتَقْوَى اللَّهِ وَ قَالَ فِي آخِرِ» آن خطبه این‌طور بگویید، بگویید: «إِنَّ فُلَانًا بَنَ فُلَانًا ذَكَرَ فُلَانَةً بَنَتْ فُلَانًا وَ هُوَ فِي الْحَسَبِ مَنْ قَدْ عَرَفْتُمُوهُ وَ فِي النَّسَبِ مَنْ لَا تَجْهَلُونَهُ وَ قَدْ بَدَّلَهَا مِنَ الصَّدَاقِ مَا قَدْ عَرَفْتُمُوهُ فَرَدُّوا خَيْرًا فَخَفُّوا عَلَيْهِ وَ ثَنُّوا إِلَيْهِ وَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ مُحَمَّدٌ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ»؛ این جمله‌ها را حضرت یاد داد، فرمود در مراسم خطبه، این خطبه را بخوانید؛ پس معلوم می‌شود که امری مستحب است. وقتی این‌طور دستور می‌دهد که این کارها را انجام بدهید و این کلمات را بخوانید؛ یعنی این می‌شود مستحب. انشای خطبه در مراسم خطبه یک چیز مستحبی است.

اما این اقسام از کجا پیدا شده است؟ آن جایی که دختر و پسر محذوری ندارند، برای هر کسی که در شأن او باشد این خطبه جائز است؛ اما درباره زنی که «ذات البعل» است؛ یعنی شوهر دارد، خطبه او حرام است. کسی که شوهر ندارد، ولی به منزله شوهردار است؛ مانند «المطلقة الرجعية زوجة»، خطبه او هم حرام است، چون مانند شوهردار است. در حرمت خطبه زن «ذات البعل» به اجماع مسلم تمسک کردند، یک؛ به ادب اجتماعی و به حکم عقل که این قبیح است و خانواده را بهم می‌زند و شوهرش را یا بستگانش را آشفته می‌کند، می‌شوراند، به آن تمسک کردند. این از جاهایی است که به حکم عقل اجتماعی، سبب حکم فقهی است. شاید آن بزرگوارانی که اعضای اجماع‌اند، به همین ادب اجتماعی استدلال کردند. نص خاصی در این زمینه نیست که خطبه زن «ذات البعل» حرام است! حرفی را مرحوم صاحب جوهر (رضوان الله علیه) نقل می‌کند و می‌گوید این بسیار آشفته‌گی می‌آورد، جامعه را بهم می‌زند. نموداری از بهم خوردن اوضاع خانواده این است که وقتی «معاویه» ملعون ایشان دارد که «جُعَيْدَةُ بِنْتُ اشْعَثَ» را برای جِرو خود؛ «جِرو» این سگ‌توله را می‌گویند، برای جِرو خود، برای توله خود یزید خواست انتخاب کند، آن محذور پیش آمد که گفت گاهی باعث می‌شود که زن، شوهر خودش را می‌کشد تا شوهر جدید بگیرد. این را مرحوم صاحب جوهر (رضوان الله علیه) قصه «جُعَيْدَةُ بِنْتُ اشْعَثَ» که خطبه شده برای توله معاویه، نقل می‌کند. [9] البته این درست است؛ یعنی این قبح اجتماعی دارد، آثار اجتماعی دارد و عقل هم درباره «ذات البعل» این را درک می‌کند. اما زنی که در حکم «ذات البعل» است؛ مثل «المعتدة بالعدة الرجعية»

زوجه»، لذا مرد هر وقت خواست می‌تواند به او مراجعه کند ولو در عده، این هم همان حکم را دارد. پس زن اگر «ذات البعل» بود یا در حکم «ذات البعل» بود، خطبه بیگانه غیر از زوج - زوج او که هر وقت خواست مراجعه می‌کند - حرام است؛ چه تعریض، چه تصریح. زنی که «ذات البعل» نیست و در عده رجعی نیست؛ یا اصلاً در عده نیست یا عده بائن است و مانند آن، مطلقه است و سه طلاقه شد، این مرد با دیگران فرق ندارد، می‌تواند به او مراجعه کنند «بالتصریح أو بالتعریض»؛ ولی می‌گفتند اگر در عده باشد جا برای تصریح نیست، فقط جا برای تعریض است. زنی که مطلقه تسع هست، نه بار طلاق گرفت که «بینها رجلان»، دو نکاح با دو نفر دیگر کرد، بر این شوهر قبلی چون حرام عینی است، خطبه او تعریضاً و تصریحاً حرام است.

اصل فرق بین تعریض و تصریح از کجا درآمده است؟ از آیه 235 سوره مبارکه «بقره»؛ در آنجا به این صورت است: «أعوذ بالله من الشیطان الرجیم»، ﴿وَالَّذِينَ يُتَوَفَّوْنَ مِنْكُمْ وَيَذَرُونَ أَزْوَاجًا يَتَرَتَّبْنَ بِالْفِئْهِنَّ أَرْبَعَةَ أَشْهُرٍ وَعَشْرًا﴾: کسانی که می‌میرند و همسران آنها می‌مانند، اینها چهار ماه و ده روز باید عده نگه بدارند. ﴿فَإِذَا بَلَغْنَ أَجَلَهُنَّ﴾: این چهار ماه و ده روز را به پایان رساندند، ﴿فَلَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ فِيمَا فَعَلْنَ فِي أَنْفُسِهِنَّ بِالْمَعْرُوفِ﴾: کاری با آنها نداشته باشید، می‌خواهند همسر بگیرند آزادند، ﴿وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرٌ﴾. اما ﴿وَلَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ فِيمَا عَزَّيْتُمْ بِهِ مِنْ خُلَاطَى النِّسَاءِ أَوْ أَكُنْتُمْ فِي أَنْفُسِكُمْ﴾: یک وقت است که کسی در درون خود تصمیم دارد که وقتی این زن از عده به درآمد پیشنهاد ازدواج بدهد، این ﴿أَكُنْتُمْ فِي أَنْفُسِكُمْ﴾ است. این را نسبت به «ذات البعل» حق ندارد، ولی نسبت به این زنی که عده وفات دارد مجاز است؛ یا نه، ﴿عَزَّيْتُمْ﴾ تعریض کند، یک گفتگویی با او می‌کنند که نشان می‌دهد که خودش یا دیگری مایل است که بعد از انقضای عده با او ازدواج کند، این تعریض است و نه تصریح. فرمود: ﴿وَلَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ فِيمَا عَزَّيْتُمْ بِهِ مِنْ خُلَاطَى النِّسَاءِ﴾: تعریضاً نه تصریحاً. ﴿وَأَكُنْتُمْ فِي أَنْفُسِكُمْ﴾، ﴿أَكُنْتُمْ فِي أَنْفُسِكُمْ﴾ هم درباره «ذات البعل» یا درباره کسی که به منزله «ذات البعل» است جائز نیست؛ اما نسبت به این جائز است. ﴿عَلِمَ اللَّهُ أَنَّكُمْ سَتَذْكُرُونَهُنَّ وَلَكِنْ لَا تُؤَاعِدُوهُنَّ سِرًّا﴾: مبادا یک رابطه‌ای داشته باشید و با اینها قرار بگذارید بگویند که اگر مدت عده شما تمام شد با هم ازدواج کنیم! گفتگوی سری همان تصریح است. ﴿عَلِمَ اللَّهُ أَنَّكُمْ سَتَذْكُرُونَهُنَّ وَلَكِنْ لَا تُؤَاعِدُوهُنَّ سِرًّا﴾: آن تفولوا قولاً مغروراً؛ حرفی بزنید که معروف باشد. «معروف» یعنی عقل آن را به رسمیت بشناسد، نقل هم آن را به رسمیت بشناسد. «منکر» یعنی پیش عقل نکره است و عقل آن را به رسمیت نمی‌شناسد، نقل هم آن را به رسمیت نمی‌شناسد، نه شرع! عقل در مقابل شرع نیست! شرع مقابل ندارد. نه عقل آن را به رسمیت بشناسد و نه دلیل نقلی، این می‌شود «نکره» و وقتی نکره شد می‌شود «منکر»؛ اما چیزی که عقل آن را به رسمیت بشناسد، نقل آن را به رسمیت بشناسد می‌شود «معروف». فرمود: ﴿إِلَّا أَنْ تَقُولُوا قَوْلًا مَغْرُورًا وَلَا تَعْرِضُوا عُقْدَةَ النِّكَاحِ حَتَّى يَبْلُغَ الْكِتَابُ أَجَلَهُ﴾: حق نکاح با این «عنها زوجها» را نداری. حالا بعد روشن کردند به اینکه فرقی بین عده وفات و عده طلاق نیست. تنها در مسئله عده رجعی است که عده وفات عده رجعی ندارد، شوهرش مُرد؛ این عده غیر رجعی است. ﴿وَلَكِنْ لَا تُؤَاعِدُوهُنَّ سِرًّا إِلَّا أَنْ تَقُولُوا قَوْلًا مَغْرُورًا وَلَا تَعْرِضُوا عُقْدَةَ النِّكَاحِ حَتَّى يَبْلُغَ الْكِتَابُ أَجَلَهُ﴾. ما گفتیم ﴿أَرْبَعَةَ أَشْهُرٍ وَعَشْرًا﴾. [10] باید این چهار ماه و ده روز بگذرد. ﴿وَأَعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ مَا فِي أَنْفُسِكُمْ فَاحْذَرُوهُ﴾: آنچه که در درون شما می‌گذرد ذات اقدس الهی می‌داند و باید حساب پس بدهید. الآن در این بخش می‌فرماید آنچه که در درون شماست خدا می‌داند، در بخش‌های دیگر فرمود آنچه که در درون شماست هم محاسبه می‌شوید: ﴿إِنْ تُبْذَرُوا مَا فِي أَنْفُسِكُمْ أَوْ تُخْفَوُهَا بِحَاسِبِكُمْ بِهِ اللَّهُ﴾. [11] درست است که در «فقه» نیت گناه، گناه نیست؛ اما همان‌طور که مرحوم آخوند (رضوان الله علیه) و سایر فقها تجرّی را گفتند از حُبث نفس حکایت می‌کند، در آن مراحل درونی بی‌اثر نیست. فرمود: ﴿إِنْ تُبْذَرُوا مَا فِي أَنْفُسِكُمْ أَوْ تُخْفَوُهَا بِحَاسِبِكُمْ بِهِ اللَّهُ﴾. یک حسابی دارد. اینجا هم فرمود به اینکه: ﴿وَأَعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ مَا فِي أَنْفُسِكُمْ فَاحْذَرُوهُ وَأَعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ عَظِيمٌ خَلِيمٌ﴾. از بس این‌گونه از مسائل مهم است که پشت سر هم می‌گوید: ﴿وَأَعْلَمُوا﴾، ﴿وَأَعْلَمُوا﴾، بدانید! آن وقت مسئله طلاق و عده طلاق و مانند آن را در آیه 236 ذکر می‌کنند.

غرض این است که فرق بین خطبه تعریضی و خطبه تصریحی از آیه 235 سوره مبارکه «بقره» درآمده است. پس اگر «ذات البعل» بود، مطلقاً حرام است. در حکم «ذات البعل» بود که در عده رجعیه است، برای غیر زوجه اش مطلقاً حرام است. اگر چنانچه نه در «ذات البعل» بود و نه در حکم «ذات البعل» بود، طلاق نه طلاقه که شد و چون بر زوجش حرام ابدی است، برای زوجش خطبه تعریضی و تصریحی حرام است، اینها جزء محرمات است؛ در غیر این موارد در عده وفات، در عده غیر رجعی مادامی که زن در عده است، چون رجعی نیست و به منزله زوجه نیست، تعریض آن جائز است، اما تصریح آن جائز نیست؛ چون در این آیه طرزی بیان فرمود که مفهوم دارد. فرمود به اینکه «وَلَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ فِيمَا عَزَمْتُمْ بِهِ مِنْ خُطْبَةِ النِّسَاءِ»، این یعنی تصریح نمی‌شود. این ادب اجتماعی را هم رعایت کردند، حرمت خانوادگی را هم رعایت کردند؛ اگر ادب اجتماعی و حرمت خانوادگی این قدر اصل است، لذا بین تصریح و تعریض فرق گذاشتند. مرحوم محقق (رضوان الله علیه) هم در این مسئله اخیر که فرمود تعریضاً جائز است و تصریحاً جائز نیست، از همین جاست: «الثالثة لا يجوز التعريض بالخطبة لذات العدة الرجعية لأنها في حكم الزوجة»، پس «ذات البعل» به طریق اولی است. اگر مطلقه رجعیه مورد تعریض قرار نمی‌گیرد، چون در حکم زوجه است، در حکم زن شوهردار است؛ پس خود زن شوهردار به طریق اولی است؛ لذا در کتاب‌های فقهی آنها را «بالصراحه» ذکر کردند که تعریض خطبه نسبت به «ذات البعل» و کسی که در عده رجعیه است. مرحوم محقق در متن، «ذات البعل» را ذکر نکرده است؛ اما فرمود چون مطلقه رجعیه به منزله «ذات البعل» است پس تعریض او جائز نیست، پس معلوم می‌شود که نسبت به «ذات البعل» جائز نیست. اما «و يجوز للمطلقة ثلاثاً» که سخن از رجوع نیست و مرد حق رجوع ندارد؛ چه زوج و چه غیر زوج، در عده تعریض جائز است. «و لا يجوز التصريح لها منه و لا من غيره»؛ تصریح کند و «بالصراحه» پیشنهاد ازدواج بدهد، جائز نیست؛ چه این مرد و چه دیگری. «أما المطلقة تسعاً للعدة»؛ کسی که نه طلاقه شد و در عده است، چون بر مردش حرام عینی است، مرد حق خطبه ندارد «لا تعريضاً و لا تصريحاً»، چون حرام است. «أما المطلقة تسعاً للعدة» که «ینکحها بینها» یعنی بین این تسعه «رجلان فلا يجوز التعريض لها من الزوج»؛ وقتی تعریض جائز نشد، تصریح به طریق اولی جایز نیست. «و يجوز من غيره و لا يجوز التصريح في العدة منه و لا من غيره»؛ تصریح مطلقاً در عده جائز نیست؛ چه از زوج، برای اینکه بر او حرام ابدی است و چه از غیر زوج، برای اینکه حکم تصریح را برابر آیه 235 که فرمود عیب ندارد «لا بأس» اینکه تعریض کنید، چون در مقام بیان این هست و مفهوم دارد؛ یعنی تصریح جائز نیست. «و أما المعتدة البائنة» آن کسی که عده بائن دارد حکم آن جداست. این را از همین آیه 235 سوره مبارکه «بقره» گرفتند و معارض هم ندارد و فتوا هم مطابق با این است.

[1] شرائع الاسلام فی المسائل الحلال و الحرام (ط-اسماعیلیان)، المحقق الحلی، ج 2، ص 244.

[2] وسائل الشیعة، العلامة الشیخ الحر العاملی، ج 21، ص 218، ابواب العیوب والتدلیس، باب 6، حدیث 2، ط آل البیت.

[3] وسائل الشیعة، العلامة الشیخ الحر العاملی، ج 21، ص 209، ابواب العیوب والتدلیس، باب 1، حدیث 6، ط آل البیت.

[4] وسائل الشیعة، العلامة الشیخ الحر العاملی، ج 21، ص 210، ابواب العیوب والتدلیس، باب 1، حدیث 10، ط آل البیت.

[5] عوالي اللئالی، محمد بن علی بن ابراهیم ابن ابی جمہور الاحسانی، ج 1، ص 234.

[6] وسائل الشیعة، العلامة الشیخ الحر العاملی، ج 21، ص 218، ابواب العیوب والتدلیس، باب 6، حدیث 3، ط آل البيت.

[7] وسائل الشیعة، العلامة الشیخ الحر العاملی، ج 21، ص 219، ابواب العیوب والتدلیس، باب 6، حدیث 4، ط آل البيت.

[8] شرائع الاسلام فی المسائل الحلال و الحرام (ط-اسماعیلیان)، المحقق الحلّی، ج 2، ص 244.

[9] شرائع الاسلام فی المسائل الحلال و الحرام (ط-اسماعیلیان)، المحقق الحلّی، ج 3، ص 119 و 120.

[10] بقره/سوره 2، آیه 234.

[11] بقره/سوره 2، آیه 284.